

دولت توسعه‌خواه و زمینه‌های توسعه در ایران

سید احمد موثقی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

علیرضا کاهه

دکتری گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۲/۱۷)

چکیده

این مقاله سعی دارد با استفاده از مدل توسعه‌ای که در مقاطعی از تاریخ توسعه شرق آسیا پدیدار شد و با عنوان «دولت توسعه‌خواه» از آن یاد می‌شود، امکان گذار به توسعه در ایران را بررسی کند. فرض بر این است که زمینه‌های گذار به توسعه از مسیر دخالت مؤثر دولت در اقتصاد ایران فراهم است که دسترسی دولت به منابع غنی مادی و انسانی، شامل منابع نفت و گاز و نیروی انسانی کشور، از جمله پشتوانه‌ها و زمینه‌هایی است که به دولت در رسیدن به اهداف توسعه‌ای خود یاری می‌رساند. هم‌زمان امکان عملیاتی‌شدن گذار به توسعه کشور از مسیر دخالت دولت در اقتصاد، در جمهوری اسلامی ایران نیز با چالش‌ها و موانع جدی روبه‌روست که برخاسته از ویژگی‌های خاص اقتصاد ایران یعنی گستردگی اقتصاد ناکارآمد دولتی و شیوه هزینه‌کرد درآمدهای نفتی توسط دولت است.

واژگان کلیدی

توسعه اقتصادی، دولت توسعه‌خواه، دولت توسعه‌خواه در شرق آسیا، دولت و توسعه، دولت و توسعه در جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

تاریخ یک سده اخیر ایران شاهد تلاش‌های فکری و عملی زیادی برای دستیابی به توسعه بوده است. از انقلاب مشروطه تا ظهور رضاشاه و پهلوی دوم، همگی اقداماتی را خواستار شدند یا به انجام رساندند که به نام توسعه کشور ایران انجام گرفته است. البته، جمهوری اسلامی نیز در پی ارتقای جایگاه ایران به کشور اول منطقه است. اما به هر حال حاصل کار، نتایج متفاوتی را رقم زده است. بنابر آمارهای منتشره بانک مرکزی ایران و مؤسسات بین‌المللی، ایران در حال حاضر از جمله معدود کشورهایی است که سال‌های متمادی نرخ تورم و بیکاری بالا و دورقمی داشته است و علی‌رغم برخورداری از منابع غنی طبیعی و انسانی، نتوانسته نرخ رشد اقتصادی قابل توجه و حتی ثابتی را طی سی سال گذشته داشته باشد. علاوه بر این، اقتصاد ایران با مشکلاتی مانند رشد اقتصادی پایین، اقتصاد وابسته به نفت، دولت بیش از حد متورم، عدم رقابت‌پذیری محصولات تولیدی، تسلط بخش نفت در اقتصاد و نداشتن تنوع و تکثیر اقتصادی، عدم شکل‌گیری ارتباط با جهان خارج به جز در بخش نفت، کسری بودجه آشکار و مزمن، نبود نظام حمایت و تأمین اجتماعی گسترده و کارآمد برای حمایت از اقشار کم‌درآمد جامعه، و منفی بودن تراز تجاری بدون احتساب صادرات نفتی روبه‌روست.

این مقاله سعی دارد با استفاده از مدل توسعه‌ای که در مقاطعی از تاریخ توسعه شرق آسیا پدیدار شد و با عنوان «دولت توسعه‌خواه»^۱ از آن یاد می‌شود، امکان گذار به توسعه در ایران از طریق دولت توسعه‌خواه را بررسی کند. به‌طور خلاصه، نظریه دولت توسعه‌خواه نظریه‌ای درباره شیوه گذار به «توسعه اقتصادی» از مسیر دخالت مؤثر و آگاهانه دولت در اقتصاد و هدایت منابع و امکانات کشور در مسیر توسعه صنعتی است. فرض بر این است که زمینه‌های گذار به توسعه از مسیر دخالت مؤثر دولت در اقتصاد ایران فراهم است که دسترسی دولت به منابع غنی مادی و انسانی شامل منابع نفت و گاز و نیروی انسانی کشور، از جمله پشتوانه‌ها و زمینه‌هایی است که به دولت در رسیدن به اهداف توسعه‌ای خود یاری رساند. هم‌زمان امکان عملیاتی‌شدن گذار به توسعه کشور از مسیر دخالت دولت در اقتصاد، در جمهوری اسلامی ایران نیز با چالش‌ها و موانع جدی روبه‌روست که برخاسته از ویژگی‌های خاص اقتصاد ایران، یعنی گستردگی اقتصاد ناکارآمد دولتی و شیوه هزینه‌کرد درآمدهای نفتی توسط دولت است.

مفهوم توسعه

مجادلات نظری در خصوص اینکه توسعه اصولاً به چه معنایی است یا اینکه معیار و مبنای توسعه‌یافته یا در حال توسعه چیست همچنان ادامه دارد، بدون اینکه تعریف واحدی در

خصوص این مفاهیم وجود داشته باشد.^۱ طی زمان و از دوران بعد از جنگ دوم جهانی، معیار توسعه از متغیرهای کمی مانند افزایش نرخ تولید ناخالص داخلی به سمت معیارهای انسانی‌تر حرکت کرده است. از بُعد تاریخی، مفهوم توسعه در سال‌های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم، به‌خصوص با به ثمر نشستن جنبش‌های استقلال‌طلبانه که منجر به ظهور کشورهای جدیدی در عرصه بین‌المللی شد، و در نتیجه، هر کدام نیز خواهان دستیابی به درجات بیشتر رشد و توسعه بودند، عمدتاً مترادف با «صنعتی‌شدن» تلقی می‌شد. بعدها تفسیرها و نظریه‌های دیگری در مورد توسعه پدیدار شد.

برای مثال «آمارتیا سن» تعریف انسان‌گرایانه‌تری از توسعه مطرح کرد و آن را با مفهوم آزادی پیوند داد. آمارتیا سن در کتاب خود در سال ۱۹۹۸ توسعه را به معنای رهایی از عوامل محدودکننده آزادی (همچون گرسنگی یا حکومت استبدادی) دانست که فرصت‌ها و انتخاب افراد را محدود می‌کند. وی استدلال می‌کند که توسعه را باید بر حسب توسعه توانایی‌های مردم برای رهنمون کردن آن‌ها به سمت زندگی شایسته ارزیابی کرد (سن، ۱۳۸۱).

سازمان‌های بین‌المللی در تقسیم‌بندی کشورهای جهان از نظر سطوح توسعه آن‌ها، معمولاً به متغیرهایی نظیر درآمد سرانه، سطح سواد و امید به زندگی توجه دارند. برای مثال، درآمد سرانه یکی از معیارهای مهم تقسیم‌بندی کشورهای جهان از نظر سطح توسعه از نگاه «بانک جهانی» است. «برنامه توسعه سازمان ملل متحد» در «گزارش توسعه انسانی» خود که از سال ۱۹۹۰ منتشر می‌کند، از معیار «شاخص توسعه انسانی» (HDI)^۲ برای تقسیم‌بندی سطح توسعه کشورهای استفاده می‌کند (Nielson, 2011: 8).

نکته مهم این است که رشد اقتصادی مقدمه هر گونه توسعه با هر تفسیری که از آن داشته باشیم است. آنچه از مفهوم توسعه در این مقاله ذکر می‌شود عمدتاً معطوف به توسعه اقتصادی است. رشد پایدار از آن جهت مهم است که مقدمه و زمینه‌ساز یا پایه و اساس بسیاری از چیزهایی است که برای مردم مهم است: کاهش فقر، اشتغال مولد، آموزش، بهداشت، و فرصت خلاق بودن و آفرینش. رشد اقتصادی بیش از هر چیز مطمئن‌ترین راه رسیدن به جامعه‌عاری از فقر است، بدون رشد، کمبود منابع مادی بر هر چیزی حاکم خواهد شد، افق نگاه افراد محدود می‌شود، در نزاع روزانه برای زندگی تحلیل می‌روند و از فرصت محقق کردن پتانسیل‌هایشان محروم می‌شوند (World Bank, 2008: 14). از سوی دیگر مفهوم «توسعه» در

۱. برای مشاهده بحث جالبی در خصوص تاریخچه مباحث و معیار توسعه از نظر مجامع بین‌المللی رجوع کنید به:

Lynge Nielsen, Classifications of Countries Based on Their Level of Development: How it is Done and How it Could be Done, IMF Working paper, WP/11/31, February, 2011.

2. Human Development Index

«دولت توسعه‌خواه» نیز در درجه اول راجع به توسعه اقتصادی است. توسعه اقتصادی را نیز می‌توان بر حسب اهداف آن یعنی ایجاد اشتغال و ثروت، و بهبود کیفیت زندگی تعریف کرد.

نظریه دولت توسعه‌خواه

نظریه دولت توسعه‌خواه نظریه‌ای درباره مطلوبیت دخالت دولت در فرایند توسعه کشور است. سه مرحله مجزای تاریخی را می‌توان در تاریخ توسعه کشورهای در حال توسعه درباره نقش دولت در توسعه مشاهده کرد. بعد از جنگ دوم جهانی و پس از آنکه مکتب فکری کینزی به واسطه بحران بزرگ در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ فرصتی یافته بود در برابر مکتب کلاسیک‌های لیبرال رونق گیرد، شاهد موج تازه‌ای از حرکت‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری نیز بودیم که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، باعث می‌شد نقش و جایگاه دولت در شکل‌دهی به تحولات داخلی ارتقا یابد. اما گرایش به دولت در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ مدلی ناکارآمد و مورد انتقاد شدید بود، به‌خصوص که این دوران شاهد رشد بحران بدهی‌های کشورهای در حال توسعه و بی‌ثباتی شدید اقتصادی آن‌ها بود. لذا، از اوایل دهه ۱۹۸۰، مرحله جدیدی در نگاه به دولت و توسعه شروع شد. در این دوران اجماعی در حال شکل‌گیری بود که خواهان رجوع به اقتصاد بازار و رهاکردن مدل اقتصاد دولت‌محور بود.

جامعه بین‌المللی به رهبری IMF و بانک جهانی، بسته‌ای از سیاست‌ها را تشویق می‌کرد که به تدریج با عنوان «اجماع واشنگتنی» معروف شد. محور این سیاست‌ها، اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری با هدف کاهش اندازه و گستره دخالت دولت بود. اما توصیه‌های اجماع واشنگتنی نیز برای برخی کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در آمریکای لاتین، نتایج نامطلوبی به همراه داشت و نتایج سیاست‌های تعدیل انتقاداتی را متوجه این دیدگاه کرد. لذا، از اوایل دهه ۱۹۹۰ شاهد تغییری دیگر در نوع نگاه به جایگاه دولت هستیم. پیدایش این دیدگاه عمدتاً ناشی از اعتراف به موفقیت برخی تجربه‌های توسعه‌ای بود که در شرق آسیا و با محوریت دولت به‌وقوع پیوسته بود. برخی کشورهای این منطقه که به بره‌های آسیا معروف شدند، رشد سریع اقتصادی و حرکت از جامعه‌ای عمدتاً کشاورزی در دهه ۱۹۶۰ به تولیدکنندگان فناوری‌های مدرن و کالاهای با ارزش افزوده بالا در دهه ۱۹۹۰ را تجربه کردند. لذا، توجه به نقش محوری دولت در توسعه مجدداً تقویت شد.

اصطلاح دولت توسعه‌خواه برای توضیح چگونگی رشد کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا پدیدار شد. «دولت توسعه‌خواه» را اولین بار چالمرز جانسون برای توصیف ماهیت دولت ژاپن بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۷۵ به‌ویژه برای برجسته‌کردن نقش قدرت‌مند «وزارت صنایع و تجارت بین‌المللی ژاپن» (میتی) در دوران توسعه اقتصادی این کشور در سال‌های بعد از جنگ

دوم جهانی به‌کار برد. شکی نیست که توسعه برخی کشورهای شرق آسیا باعث شد تا متون مربوط به این نظریه، محتوا و شکوفایی خود را هر چه بیشتر به‌دست آورد. لذا، ظهور این مفهوم در ارتباط با ظهور اقتصادهای شرق آسیا بوده است (Fine, 2010: 170). با این حال، ایده اصلی دولت توسعه‌خواه که بر لزوم دخالت دولت در دستیابی به توسعه اقتصادی تأکید دارد و دولت می‌تواند و باید نقش فعالی در توسعه اقتصادی و صنعتی بازی کند از قدمت بسیار بیشتری برخوردار است. سابقه این اندیشه را می‌توان در نوشته‌های الکساندر همیلتون در قرن ۱۸ آمریکا، و فردریک لیست در اوایل قرن ۱۹ آلمان مشاهده کرد (Samantha Ashman, 2010: 26).

گفتنی است که اجماع در تعریف دولت توسعه‌خواه وجود ندارد. دیوید هانت می‌گوید هنگامی که به دنبال تعریف این مفهوم در نزد نظریه‌پردازان آن می‌رویم، تعریف واحد و یکسانی نزد آن‌ها پیدا نمی‌کنیم (Hundt, 2009: 2). در واقع، «دولت توسعه‌خواه» اصطلاحی عام برای توصیف دولت‌هایی است که به‌جای تکیه بر نیروهای بازار، به دخالت فعال و آگاهانه در فرایندهای اقتصادی با هدف جبران عقب‌ماندگی‌ها و رسیدن به توسعه سریع اقتصادی می‌پردازند.

آدریان لفت‌ویچ می‌گوید دولت توسعه‌خواه گونه‌ای از دولت است که قادر به تولید حرکت پایدار معطوف به توسعه است. از نظر وی دولت توسعه‌خواه دولتی است که عملکرد موفق توسعه اقتصادی و اجتماعی‌اش نشان از این دارد که چگونه اهداف سیاسی و ساختارهای نهادی‌اش جهت‌گیری توسعه‌ای دارد و در عین حال اهداف توسعه‌ای آن به‌لحاظ سیاسی جهت‌گیری شده است (Leftwich, 2008: 12). پیتر ایوانز، از مهم‌ترین نظریه‌پردازان دولت توسعه‌خواه، معتقد است بدون دولت توسعه‌خواه توسعه‌ای وجود نخواهد داشت (Evans, 2010: 46). از نظر ایوانز دولت‌های شرق آسیا توسعه‌خواه بودند و دقیقاً به این دلیل در توسعه اقتصادی نقش داشتند (Hundt, 2009: 5).

«ها جون چانگ» از دیگر نظریه‌پردازان دولت توسعه‌خواه که آثار زیادی در این زمینه دارد، می‌گوید دولت توسعه‌خواه دولتی است که سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که برنامه‌های سرمایه‌گذاری را هماهنگ می‌کند، تصویری از توسعه ملی دارد که در آن، دولت کارگزار کارآفرین است، برای تقویت رشد و توسعه اقتصادی دست به ایجاد نهادهایی می‌زند، و سرانجام، در مدیریت نزاع‌های داخلی مهم‌ترین نقش را دارد (Chang, 1999: 192). چانگ می‌گوید دولت توسعه‌خواه در معنای محدود و مضیق خود، به‌معنای دولتی است که مشروعیت سیاسی خود را از عملکرد اقتصادی‌اش به‌دست می‌آورد. این عملکرد اقتصادی نیز خود از طریق سیاست‌های خاص صنعتی حاصل می‌شود. اگر بخواهیم دولت توسعه‌خواه را در

این معنای مضیق به کار ببریم، آنگاه پدیده‌ای خواهد بود که در یک مقطع خاص تاریخی (دهه‌های ۵۰ تا ۸۰ میلادی) در منطقه جغرافیایی خاصی یعنی شرق آسیا برای یکبار ایجاد می‌شود. لذا وی دولت توسعه‌خواه را به گونه‌ای «موسع» تعریف می‌کند و می‌گوید دولتی است که در راستای ایجاد توسعه اقتصادی و از طریق ترجیح بخش‌هایی از اقتصاد بر بخش‌های دیگر اقدام به دخالت در اقتصاد می‌کند. در این معنا آنگاه می‌توان از دولت توسعه‌خواه در دیگر کشورها و زمان‌ها صحبت کرد.

تانديکا كانداوير، مدير سابق مؤسسه تحقیقات توسعه اجتماعی سازمان ملل متحد (UNRISD)، می‌گوید دولت‌های توسعه‌خواه خود هدف نیستند بلکه ابزاری برای رسیدن به اهداف خاصی‌اند که در اینجا، هدف گذار به توسعه سریع اقتصادی و کاهش فاصله سطح توسعه با کشورهای توسعه‌یافته در مدت زمانی کوتاه است (Mkandawire, 2010: 59). وی با بیان خلاصه‌ای از تعاریفی که صاحب‌نظران این نظریه از دولت توسعه‌خواه کرده‌اند، می‌نویسد تعریف دولت توسعه‌خواه از خطر دور در تعریف بر کنار نیست، چرا که شاهد این مدعا که دولتی توسعه‌خواه است اغلب از عملکرد اقتصاد آن کشور استنتاج می‌شود. بر این اساس، دولت توسعه‌خواه است، اگر اقتصاد در حال توسعه باشد؛ و موفقیت اقتصادی نیز برابر با توان دولت در گذار به توسعه کشور قلمداد می‌شود، حال آنکه توان دولت بر حسب نتایج سیاست‌های دولت اندازه‌گیری می‌شود (Mkandawire, 2001: 3). بدین ترتیب، باید گفت ایده بنیادین نظریه دولت توسعه‌خواه این است که نیروهای بازار به تنهایی نمی‌توانند عامل رشد باشند (Sindzingre, 2004: 2) و ویژگی شاخص و معرف دولت توسعه‌خواه، دخالت موفق دولت در اقتصاد است (Hundt, 2009: 2).

زمینه‌های پیدایش و رشد نظریه دولت توسعه‌خواه

باید گفت در ظهور و شیوع مفهوم و نظریه دولت توسعه‌خواه در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ دو عامل دخیل بودند. اولین و مهم‌ترین آن‌ها موفقیت معجزه‌آسای شرق آسیا در دستیابی به رشد و توسعه سریع بود که نظر بسیاری از نظریه‌پردازان مسائل توسعه در کشورهای در حال توسعه را به خود جلب کرد. این نظریه‌پردازان با استفاده از مفهوم دولت توسعه‌خواه به توضیح این موفقیت‌ها پرداختند و ویژگی‌هایی را برای این نوع دولت بر اساس تجربه کشورهای شرق آسیا قائل شدند. اما عامل دوم، استفاده از مفهوم و نظریه دولت توسعه‌خواه از سوی برخی صاحب‌نظران در واکنش به برخی دیدگاه‌های شایع آن زمان به‌ویژه نظریه‌های اقتصادی لیبرال بود که عامل موفقیت شرق آسیا را عملکرد صحیح نیروهای بازار می‌دانستند.

چالمرز جانسون در کتاب *میتی و معجزه ژاپن*، دولت توسعه‌خواه را دولتی با ویژگی‌های ذیل دانست: نخست، وجود گروهی کوچک اما نخبه در رأس بروکراسی اداری؛ دوم، نظامی سیاسی که بروکراسی در آن قدرت مانور کافی دارد تا ابتکار عمل را به‌دست گیرد و به‌گونه‌ای مؤثر عمل کند؛ سوم، ترجیح شیوه‌های دخالت دولت در اقتصاد که مشخصه آن‌ها این بود که مکمل بازارند؛ و چهارم، سازمانی راهبر^۱ مانند وزارت صنایع و تجارت بین‌المللی ژاپن (میتی) که سیاستگذاری توسعه صنعتی را از طریق نفوذی کنترل می‌کند که در امر برنامه‌ریزی در عرصه‌های مختلف اقتصادی کشور مثل بخش انرژی، بخش مالی و بودجه دولتی، اتحادیه‌ها و تولید داخل داراست (Johnson, 1982). از نظر جانسون، مدل توسعه ژاپن مدلی برنامه‌ای-عقلانی بود، در حالی که در مقابل، مدل توسعه آمریکا، بازار-عقلانی و مدل شوروی، مدل برنامه‌ای-ایدئولوژیکی بود (Hyun-Chin and Jin-Ho, 2006: 5). در پی انتشار کتاب چالمرز جانسون، دیگران نیز از این گونه مباحث جهت بررسی عملکرد اقتصادی دولت‌های کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ‌کنگ استفاده کردند.

پیتر ایوانز سه نوع گونه‌شناسی از دولت در زمینه نقش و عملکرد توسعه‌ای آن‌ها ارائه داد، شامل دولت توسعه‌خواه، دولت چپاولگر و دولت بینابین. از نظر ایوانز بدون دولت توسعه‌خواه، توسعه‌ای وجود نخواهد داشت. وی در بیان ویژگی‌های دولت توسعه‌خواه بر دو جنبه مهم این دولت‌ها تأکید می‌کند: یکی بروکراسی شایسته‌سالار و دیگری ارتباط با جامعه. ایوانز با استفاده از مفهوم «استقلال ریشه‌دار»^۲ خاطر نشان کرد که بروکراسی دولتی نه تنها باید با جامعه و بخش خصوصی ارتباط و پیوستگی داشته باشد، بلکه در عین حال باید از منافع و نفوذ آن‌ها در راه تعقیب سیاست‌های صنعتی‌سازی کشور نیز استقلال نسبی داشته باشد (ایوانز، ۱۳۸۰).

آلیس آمسدن در سال ۱۹۸۹ فرایند توسعه و صنعتی‌شدن کره جنوبی را به نقش فعال دولت نسبت داد که با هدایت سرمایه‌ها به سمت صنایع و شرکت‌های خاص و نیز اعمال نظارت‌های ویژه برای اطمینان از مصرف بهینه این سرمایه‌ها، زمینه‌های توسعه صنعتی کره را فراهم آورد. آمسدن یکی از علل اصلی موفقیت‌های کره را «دستکاری عامدانه نظام قیمت توسط دولت در کره» می‌داند (Amsden, 1989). جانگ ان وو در کتاب خود در سال ۱۹۹۱ توسعه کره جنوبی را عمدتاً به دخالت‌های دولت کره و استفاده دولت از قدرت و ابزار مالی جهت هدایت روند صنعتی‌شدن کره جنوبی نسبت داد (Woo, 1991).

رابرت وید به تحلیل رشد اقتصادی سریع در تایوان پرداخت. وید در کتاب خود به نقش

-
1. Pilot
 2. Embedded autonomy

تجمیع سرمایه و نیز سرمایه‌گذاری‌های زیاد در برخی صنایع خاص در تایوان نگاه کرد که عمدتاً به واسطه هدایت اعتبارات از طرف دولت انجام می‌گرفت و عاملی مهم در توسعه اقتصادی تایوان بود و باعث شد این صنایع بتوانند در رقابت در بازارهای جهانی دوام بیاورند. وید در توضیح توسعه تایوان از نظریه «بازار تحت کنترل»^۱ در برابر نظریه «بازار آزاد» استفاده کرد (Wade, 1990).

بن‌فاین در جمع‌بندی نظر نویسندگان مختلف حوزه دولت توسعه‌خواه، آن‌ها را به دو دسته کلی تقسیم کرده است: مکتب سیاسی و مکتب اقتصادی. وی می‌گوید برای افرادی مثل جانسون و گروه متعلق به مکتب سیاسی، سؤال اساسی مورد بررسی این است که آیا دولت ظرفیت توسعه‌خواه‌بودن را دارد. به عبارت دیگر، آیا توان اتخاذ تصمیم را دارد، جدای از اینکه این تصمیم‌ها چه باشد. بن‌فاین کتاب جانسون را در سال ۱۹۹۵ با عنوان *ژاپن: چه کسی حکومت می‌کند*، دال بر همین امر می‌داند (Fine, 2010: 170). اما دغدغه اصلی مکتب اقتصادی، که نظریه‌پردازانی مثل آمسدن و وید را در شمار این مکتب قرار می‌دهد، اتخاذ سیاست‌های صحیح اقتصادی از طرف دولت است. در مکتب اقتصادی بر نارسایی بازار و اصلاح این نارسایی‌ها با دخالت دولت تأکید می‌شود. بن‌فاین کتاب وید را در سال ۱۹۹۰ با عنوان *حکومت بر بازار: نظریه اقتصادی و نقش دولت در صنعتی‌سازی شرق آسیا* در همین راستا مثال می‌زند. شاخصه مکتب اقتصادی، اعتقاد به لزوم دخالت دولت در اقتصاد با هدف اصلاح نارسایی‌های بازار جهت گذار به توسعه، به‌خصوص دخالت در سیاست‌های صنعتی و تجاری، کنترل دولتی بر اقتصاد و مدیریت منابع اعتباری در راستای سرمایه‌گذاری است (Fine, 2010: 171).

عامل دوم مؤثر بر رشد و توسعه نظریه دولت توسعه‌خواه، واکنش برخی صاحب‌نظران در برابر نظریه‌های رایج زمان در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که توصیه‌های سیاستی مبتنی بر مطلوبیت بازار آزاد را برای حل مشکل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم و در حال توسعه ارائه می‌داد. اقتصاددانان نئوکلاسیک و طرفدار نظام بازار در دادن توصیه‌های سیاستی خود برای توسعه، با مثال آوردن از نمونه‌های موفق شرق آسیا، در واقع قصد مخالفت با نظریه جایگزینی واردات و نیز نظریه توسعه وابسته و مفهوم توسعه توسعه‌نیافتگی آندره گوندرفرانک را داشتند که به‌خصوص در کشورهای جهان سوم نیز طرفداران زیادی داشت. لذا، با مثال زدن توسعه شرق آسیا استدلال می‌کردند که موفقیت شرق آسیا به‌واسطه پیروی این کشورها از تجارت آزاد و نقش بخش خصوصی در امر توسعه بوده است (Stubbs, 2009: 3). در واقع، ظهور نظریه دولت توسعه‌خواه در زمان غلبه گفتمان «اجماع واشنگتنی» و نظریه‌های

اقتصاددانان نئولیبرال بود که سعی داشتند موفقیت شرق آسیا را به اصول مورد نظر خود نسبت دهند. رهیافت نئولیبرال با تأکید بر نظریه انتخاب عقلانی معتقد بود که بازار عرصه تعامل کنشگران اقتصادی است که در پی حداکثرکردن منافع خود در بازار و از طریق رقابت با یکدیگرند. لذا، وظیفه دولت این بود که ضمن پرهیز از برهم‌زدن نظم بازار و عدم دخالت در آن، صرفاً به تأمین امنیت و نظم بپردازد. از نظر آن‌ها دخالت دولت در نهایت منجر به شکست دولت خواهد شد که رانتجویی و فساد جلوه‌هایی از این شکست است. از نظر نئولیبرال‌ها، هزینه‌های شکست دولت بسیار بیشتر از هزینه‌های شکست بازار است. لذا، بهتر این است که دولت در پی اصلاح نارسایی‌های بازار نباشد چرا که نتیجه امر ممکن است اوضاع را بسیار بدتر کند (Chang, 2001: 2).

دیوید هانت در همین زمینه می‌گوید، اصطلاح دولت توسعه‌خواه که برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ ظاهر شد، در واقع از طرف برخی دانشمندان مانند رابرت وید و جانسون در نقد قرائت نئوکلاسیکی از توسعه شرق آسیا مطرح شد، که رشد اقتصادی این منطقه را به نیروهای بازار و کمک‌های آمریکا نسبت می‌داد (Hundt, 2009: 3). لذا، به تدریج در میان افرادی که به مطالعه تجربه شرق آسیا می‌پرداختند این نتیجه‌گیری حاصل شد که برخلاف گفته‌های اقتصاددانان نئوکلاسیک که بر نقش نیروها و نظم بازاری در توسعه شرق آسیا تأکید داشتند، این دولت و دخالت‌های مؤثر دولت‌ها در این کشورها بوده که در واقع علت اصلی توسعه سریع آن‌ها بوده است.

ویژگی‌های دولت توسعه‌خواه

برای دولت توسعه‌خواه ویژگی‌ها و خصوصیتی بیان شده است که البته نمی‌توان ذاتی این نوع دولت‌ها و پیش‌شرط پیدایش آن‌ها تلقی کرد. در واقع، تنها ویژگی مشترک و نیز معرف دولت‌های توسعه‌خواه در شرق آسیا، دخالت مؤثر دولت در اقتصاد با هدف گذار سریع به توسعه بوده است (Hundt, 2009: 4). آدریان لفت‌ویچ در آثار مختلف خود، در مجموع به چند ویژگی این دولت‌ها اشاره دارد، شامل وجود نخبگانی مصمم به توسعه؛ وجود بروکراسی قوی، مستقل و شایسته؛ جامعه مدنی ضعیف و مطیع؛ و مشروعیت مبتنی بر عملکرد اقتصادی دولت (Leftwich, 2009: 252-62). چالمرز جانسون در یکی از مقالات خود در خصوص کره جنوبی، به چهار عامل کلیدی لازم برای رشد دولت توسعه‌خواه اشاره دارد، شامل وجود محیط اجتماعی پذیرا و مساعد، رهبری مصمم، شایستگی فنی و درنهایت سرمایه لازم برای توسعه (Johnson, 1989: 3).

به‌طور کلی، ویژگی‌های دولت توسعه‌خواه عبارت است از:

الف) دخالت مؤثر دولت در اقتصاد. بدین معنا که دولت ظرفیت و توان لازم جهت تخصیص بهینه منابع را در راستای اهداف توسعه‌ای کشور دارد و اگر تخصیص منابع به نیروهای بازار واگذار می‌شود، هرگز نتیجه حاصل قابل مقایسه با عملکرد دولت نبود. لازمه دخالت مؤثر نیز داشتن ابزارهای لازم است که برای مثال ابزار مالی و کنترل تخصیص اعتبارات یکی از بهترین نمونه‌های آن است.

ب) استقلال دولت در برابر جامعه. ناشی از نبود نیروها و گروه‌های قدرت‌مند اجتماعی و سیاسی که بتوانند در برابر سیاست‌های دولت مقاومت یا منافع خود را بر دولت تحمیل کنند. البته، این استقلال دولت به معنای بریده‌بودن از جامعه نیست و دولت ضمن حفظ استقلال خود، با گروه‌های صنعتی بخش خصوصی همکاری دارد. ایوانز از این نوع استقلال به استقلال ریشه‌دار در جامعه یاد می‌کند.

ج) وجود نهاد راهبر و بروکراسی شایسته. نهاد کوچک اما متشکل از نخبگان و متخصصان کارآمدی که قدرت نهایی تعیین و اجرای سیاست‌های توسعه‌ای کشور را داراست و دولت از آن‌ها در برابر هر گونه اعمال نفوذ محافظت می‌کند. نمونه کلاسیک آن میتی در ژاپن و هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی در کره جنوبی است.

همچنین، گفته شده است که وجود تهدیدی جدی و تلقی توسعه اقتصادی به منزله راه‌حل اصلی دفع تهدید، همچنین وجود اراده و تعهد معطوف به توسعه اقتصادی در بین نخبگان کشور ناشی از حس ناسیونالیسم آن‌ها یا به واسطه وجود تهدیدی جدی علیه کشور، از جمله شرایطی بوده است که در تجربه کشورهای شرق آسیا دیده شده و آن‌ها را به سمت گذار سریع به توسعه هدایت کرده است. ریچارد دانر و همکارانش طی مقاله‌ای، موضوع بروز بحران و شکل‌گیری دولت توسعه‌خواه را بررسی کرده‌اند. آن‌ها «آسیب‌پذیری سیستمی» را یکی از ریشه‌های اصلی شکل‌گیری دولت توسعه‌خواه ذکر می‌کنند. از نظر آن‌ها دولت توسعه‌خواه نوع خاصی از ترتیبات نهادی است و بر این اساس، دولت توسعه‌خواه را مجموعه‌ای سازمانی تعریف می‌کنند که در آن کارشناسان و کارگزاران بروکراتیک با سازمان‌های بخش خصوصی جهت تقویت تحول اقتصاد ملی همکاری می‌کنند. آن‌ها می‌گویند بر اساس نظر بسیاری از کارشناسان، وجود این ترتیبات نهادی و سازمانی، عاملی کلیدی در پیدایش ظرفیت قابل توجه چند دولت معهود در شرق آسیا برای توسعه اقتصادی بوده است. نویسندگان مقاله اما بیشتر بر عامل ظهور و پیدایش این مؤسسات و نهادها تأکید دارند؛ عاملی که توضیحی عمدتاً سیاسی دارد. آن‌ها برخلاف رویه جاری که بر جوهی از دولت توسعه‌خواه به‌عنوان دولتی مستقل از جامعه و منافع گروه‌های اجتماعی تأکید دارد، بر شرایط

پیدایش آن‌ها تأکید می‌کنند و معتقدند این گونه دولت‌ها، تنها زمانی پدید می‌آیند که رهبران سیاسی با محدودیت‌های شدیدی در محیط سیاسی خود روبه‌رو شوند. به‌ویژه زمانی که محدودیت‌های ذیل به‌طور هم‌زمان اتفاق بیفتد: وجود تهدید ناشی از بدترشدن وضعیت معیشت مردم به‌طوری که احتمال ناآرامی‌های کنترل‌ناپذیر را ایجاد کند؛ نیاز مبرم به ارز خارجی یا تجهیزات جنگی به‌واسطه وجود تهدید ملی؛ و محدودیت‌های شدید بودجه‌ای ناشی از فقدان منابع درآمدی سهل‌الوصول. نویسندگان مقاله بروز این شرایط را باعث پیدایش وضعیت «آسیب‌پذیری سیستمی» می‌دانند (Doner, 2005: 328). مهم‌ترین جلوه، «اراده و تعهد معطوف به توسعه اقتصادی»، یکی دیگر از شرایط تسهیل‌کننده پیدایش دولت توسعه‌خواه است که در اتخاذ و اجرای راهبرد صحیح برای توسعه صنعتی کشور محسوب می‌شود؛ یعنی، طراحی و اجرای سیاست‌هایی که ساختار اقتصادی کشور را در دوره مشخصی بهبود می‌بخشد (Hundt, 2009: 5). تدوین و اجرای برنامه‌های کوتاه‌مدت یا میان‌مدت توسعه، مانند برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اقتصادی نمونه‌ای از این نوع راهبردهاست. سرانجام شرایط مساعد بین‌المللی بر ظهور و رشد دولت توسعه‌خواه تأثیر فراوان داشته است، چرا که راهبرد توسعه‌ای دولت‌های توسعه‌خواه عموماً راهبرد توسعه صادرات و مستلزم دسترسی به بازارهای جهانی و نقش‌آفرینی در تجارت بین‌المللی است. فضای جنگ سرد در دوران شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌خواه شرق آسیا و دسترسی این کشورها به بازار آمریکا برای صادرات محصولات خود، یکی از زمینه‌های موفقیت کشورهای شرق آسیا بوده است.

نبود مدلی واحد از دولت توسعه‌خواه

همان‌گونه که بیان شد، نمی‌توان وجود برخی ویژگی‌ها را پیش‌شرط یا ذاتی دولت‌های توسعه‌خواه تلقی کرد و با این پیش‌فرض به تحلیل مشکلات توسعه‌ای در کشورهای در حال توسعه پرداخت. برای مثال، تجربه تاریخی شرق آسیا نشان می‌دهد که تلقی وجود نیروی انسانی کارآمد و آموزش‌دیده، یا دولت‌های عاری از فساد، یا اصولاً وجود مدلی واحد و یکپارچه از دولت توسعه‌خواه چندان هم به واقعیت نزدیک نیست. پیتز ایوانز می‌گوید مدلی مشخص و جهانی و عام برای چگونگی ساخت دولت توسعه‌خواه وجود ندارد (Evans, 2010: 37). هاجون چانگ نیز از وجود مدل‌های مختلف دولت توسعه‌خواه حتی در بین کشورهای شرق آسیا نام می‌برد. برای مثال، کره جنوبی بیشتر راهی را رفت که ژاپن طی کرد. کره بین سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ برخی سیاست‌های صنعتی‌سازی را در پیش گرفت که مبتنی بر اصول بازار آزاد نبود و در این راه از وجود «نهاد رهبر» و بخش بانکداری کاملاً دولتی بهره برد. اما در تایوان دخالت دولت در امور بخش خصوصی به شدت کره و ژاپن

نبود، چرا که اصولاً بخش خصوصی در تایوان ضعیف بود. همچنین، به واسطه ضعف بخش خصوصی تایوان، حضور گسترده شرکت‌های دولتی را شاهدیم (Chang, 2010: 83). چانگ حتی درباره نیروی انسانی لازم برای شکل‌گیری دولت توسعه‌خواه می‌گوید، عموماً نیز این تصور وجود داشته است که دولت‌های توسعه‌خواه از وجود بروکراسی شایسته اقتصادی برخوردار است که از نیروهای متخصص اقتصادی تشکیل شده است. اما چانگ معتقد است که می‌توان انتظار داشت که عملکرد بالاتر از وجود نیروی انسانی شایسته‌تر ناشی شود، اما تاریخ بروکراسی در کشورهای شرق آسیا واقعیات دیگری را نشان می‌دهد. معمولاً گفته می‌شود که یکی از نقاط ضعف کشورهای در حال توسعه این است که مقامات دولت‌های در حال توسعه از آموزش‌های عالی و مناسب، به‌ویژه آموزش‌های اقتصادی برخوردار نیستند. اما این بدان معنا نیست که کشورهای شرق آسیا در شروع کار این چنین بوده‌اند. بسیاری از کشورهای شرق آسیا به‌جز ژاپن در دوره بعد از جنگ جهانی دوم سرمایه‌انسانی فقیری داشتند. به‌ویژه در کره جنوبی وضعیت به‌گونه‌ای بود که بروکرات‌ها تا اواخر دهه ۱۹۶۰ برای آموزش بیشتر به کشورهایی مانند پاکستان و فیلیپین فرستاده می‌شدند (Chang, 2010: 90-93). استقلال دولت از گروه‌های اجتماعی از دیگر ویژگی‌های دولت‌های توسعه‌خواه و شرط موفقیت آن‌ها اعلام شده است. این استقلال نیز عمدتاً به ضعف جامعه مدنی یا اقداماتی مانند اصلاحات ارضی نسبت داده می‌شود که باعث می‌شود نفوذ زمینداران و گروه‌های نفوذ بر دولت در هم شکسته شود. اما چانگ معتقد است وجود برخی پتانسیل‌ها و شرایط مناسب ساختاری (مثل استقلال نسبی دولت) نمی‌تواند به‌طور خودکار باعث ایجاد دولت توسعه‌خواه شود و برخی اقدام‌های آگاهانه این پتانسیل‌ها را آزاد می‌کند. برای مثال، وجود رهبر ناسیونالیستی که بتواند از برتری دولت در برابر گروه‌های اجتماعی بهره‌گیرد (Chang, 2010: 87). مهم‌تر از همه، قدرت مالی و کنترل دولت بر منابع مالی کشور از زمینه‌های اصلی شکل‌گیری اقتدار و استقلال دولت توسعه‌خواه در برابر جامعه بوده و این استقلال تنها نتیجه اقتدارگرایی دولت یا ضعف جامعه مدنی نبوده است (Tilley, 2010).

در باب نقش بروکراسی در توسعه شرق آسیا نیز توافق چندانی وجود ندارد. از یک‌سو، افرادی مانند ایوانز استدلال می‌کنند که بروکراسی نوع وبری در کره جنوبی مانع از بروز رفتارهای رانتجویانه و مخرب شده و در تخصیص بهینه منابع بر اساس شایستگی‌ها به دولت یاری می‌رساند. اما در عین حال چانگ نشان می‌دهد که شرکت‌های خصوصی در کره هر چه پول بیشتری در اختیار دولت قرار می‌دادند، سهم بزرگ‌تری از بازار و منابع را از دولت دریافت می‌کردند. بر اساس گزارش وی، تصمیم‌گیری در خصوص تخصیص منابع مالی به شرکت‌ها خالی از فساد و رانتجویی نبود (Kim, 2011: 4). لذا، می‌توان گفت دولت‌های

نئوپاتریمونیال نیز ممکن است توسعه‌خواه باشند، مشروط بر اینکه رانت‌ها در این گونه دولت‌ها به سمت توسعه هدایت شود (Sindzingre, 2004: 6). آدریان لفت‌ویچ هم معتقد است سیاست‌گذاری توسعه در برخی دولت‌های توسعه‌خواه آمیزه‌ای شگفت‌انگیز از پاتریمونیالیسم، تمرکز، مدیریت اقتصادی تکنوکراتیک، اعمال فشار و فساد بوده است. از نظر وی هیچ یک از دولت‌های توسعه‌خواه از فساد در امان نبوده‌اند. لفت‌ویچ می‌گوید فساد در کره بخش پویای فرایند توسعه انجام وظیفه است و در نتیجه بدل به امری ملی شد. آنچنان که دولت از فساد استفاده می‌کرد تا سیاست‌هایی را در جهت منافع شرکت‌ها و پاداش‌دهی به آن‌ها ترویج کند و این سیاست‌ها نتایج خوبی به بار آورد (Leftwich, 2009: 254).

لذا، تفاوت ویژگی‌ها و عملکرد در دولت‌های موفق شرق آسیا نشان می‌دهد موفقیت در توسعه از مسیر دخالت مؤثر دولت در اقتصاد، تنها وجه مشترک این دولت‌ها بوده، لذا نمی‌توان ضرورتاً وجود برخی ویژگی‌ها را مسلم یا مقدم بر شکل‌گیری دولت توسعه‌خواه دانست. بنابراین، می‌توان گفت که نظریه دولت توسعه‌خواه عمدتاً ناظر بر شیوه دستیابی به توسعه از مسیر دخالت موفق دولت در اقتصاد است و کمتر دغدغه ماهیت دولت را دارد و در مشخص‌ترین وجه خود به معنای توسعه مبتنی بر هدایت و کنترل دولتی است. در اینجا علل عدم موفقیت دخالت‌های دولت در اقتصاد و توسعه در ایران بررسی می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران و امکان گذار به توسعه از مسیر دخالت دولت

گفته شد که بر اساس نظریه دولت توسعه‌خواه، گذار به توسعه اقتصادی برای کشورهایی که مواجه با تأخیر در توسعه‌اند و قصد کاهش فاصله خود را با کشورهای پیشرفته‌تر در دوره زمانی مشخص و میان‌مدت دارند، از مسیر دخالت آگاهانه و کارآمد دولت در اقتصاد و هدایت منابع و امکانات کشور در مسیر توسعه صنعتی امکان‌پذیر است. تلاش برنامه‌ریزی‌شده دولت در دوره جمهوری اسلامی برای دخالت در اقتصاد کشور با هدف پیشبرد توسعه، مشخصاً از سال‌های بعد از پایان جنگ تحمیلی و با تدوین و اجرای برنامه توسعه پنج‌ساله اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آغاز شد. تدوین اسناد بالادستی توسعه‌ای کشور مانند سند چشم‌انداز بیست‌ساله و ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ در کنار برنامه‌های توسعه پنج‌ساله، همگی نشان از اراده دولت برای گذار هدفمند به توسعه در دوره مشخص زمانی بوده است؛ یعنی، همان فرایندی که در نظریه دولت توسعه‌خواه بر آن تأکید می‌شود. اما آنچه در عمل به‌وقوع پیوست توسعه اقتصادی سریع کشور را در پی نداشت و برنامه‌های توسعه کشور نیز هر یک به‌دلایلی نتوانست به اهداف خود برسد. مهم‌ترین این دلایل البته ساختار اقتصاد کشور، یعنی اتکای بیش از حد به درآمدهای نفتی و گسترده‌شدن حضور ناکارآمد دولت در اقتصاد کشور است.

در برنامه‌های توسعه بعد از پایان جنگ تحمیلی، غالباً اصلاح ساختارهای اقتصادی مد نظر قرار گرفت و این برنامه‌ها سعی در فراهم‌ساختن الزامات تحقق توسعه پایدار از طریق حرکت به سمت آزادسازی نظام قیمت‌ها، تخصیص بهینه منابع و اصلاحات قانونی و نهادی و گسترش مشارکت بخش خصوصی را داشت (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۰). اتخاذ این سیاست‌های اصلاحی اقتصادی نیز الزامی به نظر می‌رسید؛ چراکه کشور در دهه اول انقلاب و پیش از شروع برنامه‌های توسعه پنج‌ساله، با سیاست‌های اقتصادی‌ای اداره می‌شد که اصولاً بیشتر از یک یا دو سال نمی‌توان این سیاست‌ها را در کشور ادامه داد. می‌توان گفت سیاست اقتصادی دولت در دهه اول سیاست‌هایی اضطراری بود نه اینکه بشود سیاست‌های کشور را بر مبنای آن‌ها اداره کرد. مداخلات دولت در اقتصاد نیز عمدتاً بر اساس شرایط اضطراری و بیشتر به شکل ترفندهایی برای اداره بحران‌های کوتاه‌مدت بود تا اینکه مداخلات دولت در قالب برنامه منسجم اقتصادی از پیش اندیشیده‌شده و با هدف گذار به توسعه باشد (مسعود کارشناس و هاشم پسران، ۱۳۷۲: ۱۰).

به‌طور خلاصه، اقتصاد ایران در دهه اول انقلاب تنها توانست به بقای خود ادامه دهد و هدف نیز تنها همین بود. هم‌زمان، شاخص‌های کلان اقتصاد در طول دهه اول انقلاب رو به کاهش گذاشت و لازم بود این روند معکوس شود: نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در دهه اول ۲/۴- درصد و درآمد سرانه برابر با ۱۰/۳- درصد شده بود. نفت همچنان مهم‌ترین منبع درآمدهای کشور بود و حضور دولت در اقتصاد افزایش یافته بود. شاهد آن هم رشد بودجه عمومی دولت بود که در فاصله سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۵۷، از رشد متوسط ۷/۵ درصد سالانه برخوردار شد (نیلی‌الف)، (۱۳۸۷: ۱۳۱).

برنامه اول توسعه پنج ساله اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور برای سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۶۸ با هدف بازسازی خرابی‌های جنگ و اصلاح ساختار اقتصادی تدوین و اجرا شد و در میانه راه، برنامه تعدیل اقتصادی در کنار آن به اجرا درآمد. برنامه‌ریزی دولتی و اجرای آن به‌طور طبیعی زمینه حضور و دخالت دولت در اقتصاد را نیز افزایش می‌داد. از سوی دیگر، به‌واسطه عدم سرمایه‌گذاری در دهه اول انقلاب در زیرساخت‌ها و بخش‌های مختلف اقتصادی، به‌ویژه بخش صنعت، تنها منبع تأمین هزینه‌های دولت و برنامه‌های توسعه، منابع نفت و گاز کشور بود. لذا وابستگی به نفت نیز افزایش پیدا کرد. به‌همین دلیل بود که سقوط قیمت نفت از سال ۱۳۷۲ و کاهش درآمدهای ارزی کشور همراه با عدم مدیریت صحیح استقراض خارجی و اقدام به اصلاح نظام ارزی در زمانی که دولت از نظر ارزی در موقعیت مناسبی قرار نداشت، باعث بروز بحران بدهی‌ها و افزایش تورم و نهایتاً توقف اصلاحاتی شد که در قالب برنامه اول و برنامه تعدیل شروع شده بود. عملکرد برنامه اول نشان می‌دهد که با

شروع برنامه، رشد اقتصادی چشمگیر بود، اما در سال‌های آخر برنامه روند رشد اقتصادی نزولی شد و متوسط نرخ رشد در برنامه اول به ۷/۴ درصد رسید. نکته مهم این است که رشد اقتصادی کشور در اوایل برنامه اول پیش از آنکه تابع سیاست‌های هدف‌مند و هوشیارانه برنامه‌ریزان باشد تحت تأثیر تحولات خارج از کنترل برنامه از جمله افزایش موقت درآمدهای نفتی کشور ناشی از اشغال کویت، و تزریق وام‌های خارجی به اقتصاد ملی و استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی عاطل مانده در دوران جنگ بود (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۵). لذا، در جریان برنامه اول شاهدیم که رابطه مهم و قوی نفت و رشد اقتصادی در اقتصاد کشور به‌طور عینی خود را نشان داد؛ رابطه‌ای که تأثیرگذاریش در طول سال‌های بعد نمایان‌تر شد. درآمدهای نفتی و شیوه هزینه‌کرد آن، مهم‌ترین عامل مؤثر بر ماهیت و نتایج دخالت‌های توسعه‌ای دولت در اقتصاد کشور شده است.

برنامه دوم توسعه پنج‌ساله (۱۳۷۴-۷۸) نیز در واقع برنامه مدیریت بحران ارزی کشور بود و در شرایطی آغاز شد که به دلیل فشارهای اقتصادی، ادامه روند آزادسازی اقتصادی امکان‌پذیر نبود. نیل به رشد اقتصادی مطلوب و مورد نظر برنامه دوم، یعنی ۵/۱ درصد، مستلزم سرمایه‌گذاری در زمینه‌های جدید اقتصادی بود. اما بروز بحران بدهی‌های ارزی در اوایل برنامه دوم و لزوم صرفه‌جویی در مصارف ارزی، کاهش قیمت نفت در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ (سال‌های بحران اقتصادی شرق آسیا) و نیز خشکسالی در اکثر استان‌های کشور، باعث عدم تحقق اهداف برنامه شد (همان: ۳۷). برای مثال، در سال ۱۳۷۷ قیمت جهانی نفت به زیر ۹ دلار سقوط کرد و درآمدهای نفتی کشور به کمتر از ۸ میلیارد دلار کاهش یافت. به‌طور خلاصه، اقدامات ریاضت‌کشانه اقتصادی در برنامه دوم توسعه، همراه با افزایش نرخ تورم، دوره‌ای از رکود تورمی را بر کشور حاکم کرد و متوسط نرخ رشد اقتصادی کشور را به ۳/۲ درصد کاهش داد. تداوم شرایط تورمی به گونه‌ای بود که در سال ۱۳۷۸ رشد اقتصادی به ۱/۶ و تورم به ۲۰/۱ درصد رسید. تنها از سال ۱۳۸۱ به بعد بود که با متعادل‌شدن و افزایش قیمت نفت، رشد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت و به ۷/۶ درصد رسید (پژویان، ۱۳۸۷: ۱۹۲). بار دیگر نفت تأثیر شدید خود بر رشد اقتصادی کشور را به اثبات رساند. تأکید بر رشد اقتصادی از آن جهت است که باعث افزایش درآمد سرانه و ایجاد زمینه‌های اشتغال نیروی کار می‌شود.

روند اجرای اصلاحات اقتصادی مجدداً با اجرای برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۸۳) جان تازه‌ای گرفت و اصلاحاتی که در برنامه اول توسعه متوقف شده بود از سر گرفته شد. در برنامه سوم توسعه، برای اولین بار سعی شد از طریق ایجاد صندوق ذخیره ارزی، ارتباط تاریخی میان نفت و رشد اقتصادی کشور قطع و از تأثیر نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد کشور کاسته شود. همچنین، بعد از مدت‌ها اجرای سیاست‌های ریاضت‌کشانه و حتی ابهام در

سیاست‌های اقتصادی کشور و مسیر آن‌ها، برنامه سوم سرآغاز مجددی بر اصلاحات اقتصادی بود. از جمله مهم‌ترین این اصلاحات نیز تشکیل صندوق ذخیره ارزی، یکسان‌سازی نرخ ارز، اصلاح نظام مالیاتی و موارد مشابه بود (Hakimian, 2008: 20). در ادامه، برنامه چهارم توسعه (۸۸-۱۳۸۴) و نیز سند چشم‌انداز بیست‌ساله تدوین و آماده اجرا شد که همچنان سعی داشت روند اصلاحات اقتصادی را ادامه دهد. اما افزایش درآمدهای نفت مهم‌ترین عامل بود و نبود رهیافت اقتصادی مشخص در دوره ریاست جمهوری نهم و تا حدودی عدم اعتقاد دولت نهم به اجرای برنامه چهارم توسعه، سبب شد اجرای برنامه و نیز حرکت در راستای سند چشم‌انداز با چالش‌های اساسی روبه‌رو شود.

جدول ۱. شاخص‌های اقتصادی منتخب طی برنامه‌های اول تا سوم توسعه (متوسط سالانه)

برنامه سوم	برنامه دوم	برنامه اول	شاخص‌های اقتصادی
۵/۸	۲/۸	۷/۵	رشد تولید ناخالص واقعی
۵/۸	۳/۷	۷/۲	تولید ناخالص داخلی بدون نفت
۳۳/۵	۲۶/۷	۲۹/۴	سرمایه‌گذاری (درصد از GDP به قیمت‌های سال ۱۳۷۶)
۱۴/۱	۲۷/۲	۱۸/۹	تورم
۲۸/۹	۲۶/۳	۲۵/۲	رشد نقدینگی
-۲/۳	-۱/۰	-۲/۰	کسری بودجه (درصد از GDP)
۲۶/۰۵۱	۱۵/۲۴۵	۱۵/۴۵۱	درآمدهای نفتی (میلیون دلار)
۱۸/۵	۸/۲	۱۰/۶	نرخ رشد سالانه درآمد نفت (%)
۵/۶۳۸	۳/۵۴۱	۲/۳۴۸	درآمد غیرنفتی (میلیون دلار)
۱۴/۰	۳/۱	۳۳/۳	نرخ رشد سالانه درآمد غیرنفتی (%)
۲۴/۶۰۲	۱۳/۷۰۴	۱۹/۹۰۶	واردات (میلیون دلار)
۴/۸۶۶	۳/۳۶۸	-۴/۰۰۶	تراز جاری (میلیون دلار)

منبع: (Hakimian, 2008: 20)

اگر امکان هزینه‌کرد درآمدهای سرشار نفت جهت پوشش هزینه‌های جاری دولت طی چند سال اخیر وجود نمی‌داشت، شاید مسیر اقتصاد کشور و شیوه دخالت دولت در اقتصاد تغییر می‌کرد. همان‌گونه که افزایش هزینه‌های دولت برای پرداخت یارانه‌های انرژی موجب شد دولت به سمت اجرای قانون هدف‌مندکردن یارانه‌ها برود، چرا که به نظر می‌رسید اصلاح نظام یارانه‌ها «بیشتر یک باید اقتصادی برای ایران بود و تأخیر در اجرای آن باعث تحمیل هزینه‌های زیادی بر اقتصاد ایران می‌شد» (پژویان، ۱۳۹۰). هزینه‌کرد درآمدهای نفتی در بودجه جاری تأثیرات سوء سیاست‌های نادرست اقتصادی را پنهان می‌کند یا تأثیرات سوء آن را به

تأخیر می‌اندازد. در صورت نبود منبعی برای تأمین هزینه‌های سیاست‌های نادرست اقتصادی، امکان تداوم این نوع سیاست‌ها از بین می‌رود.

همچنین، در تمام سال‌های اجرای برنامه‌های توسعه اول تا چهارم، حضور دولت در عرصه اقتصاد نیز افزایش یافت که البته این حضور تا حدود زیادی به پشتوانه درآمدهای دولتی محقق می‌شد. نفت و اقتصاد دولتی دو عاملی هستند که یکدیگر را تقویت و باز تولید می‌کنند و باعث شده‌اند گذار به توسعه از مسیر دخالت دولت در اقتصاد در ایران موفقیت‌آمیز نباشد. در نتیجه شاهدیم که در حال حاضر، ایران از نظر بسیاری از شاخص‌های کلان اقتصادی در مقایسه با کشورهای منطقه، که قصد دارد در افق ۱۴۰۴ در میان آن‌ها اول باشد و نیز با توجه به امکانات و منابع کشور، در وضعیت مناسبی نیست. مطابق آخرین آمار منتشره بانک جهانی در گزارش منطقه‌ای خود از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، نرخ رشد تولید واقعی ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۱۰، ۲/۹ درصد و در سال ۲۰۱۱، ۲ درصد تخمین زده شده است. نرخ رشد اقتصادی در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ نیز به ترتیب ۰/۸- درصد و ۰/۷- درصد برآورد شده است. این نرخ برای مثال برای عربستان به ترتیب عبارت است از ۴/۱، ۶/۵، ۵/۹، ۴/۵، و برای کشور قطر ۱۷، ۱۹، ۶/۴، و ۳/۹ درصد (World Bank, 2012: 7). همچنین، بر اساس همین گزارش، کاهش قیمت نفت به زیر ۸۵ دلار در هر بشکه، باعث بروز کسری بودجه در ایران خواهد شد. این عدد برای کشورهای عربستان، قطر و کویت به ترتیب ۸۰ دلار، ۴۰ دلار، و ۵۰ دلار است (Ibid: 18).

مسعود نیلی (۱۳۹۱) در همین زمینه می‌گوید، مهم این است که بدانیم بودجه دولت با قیمت بالای ۸۰ دلار در هر بشکه نفت متوازن می‌شود و قیمتی که تراز پرداخت‌ها را متوازن می‌کند نفت بالای ۷۰ دلار است. همچنین، مقایسه وضعیت برخی شاخص‌های کلان اقتصاد نسبت به دوران قبل از انقلاب نیز جالب توجه است. مطابق گزارش منتشره سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در سال ۱۳۸۳ در خصوص عملکرد اقتصاد ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ لغایت ۱۳۸۱ که علاوه بر دوران جنگ، سه برنامه اول توسعه پنج ساله ایران را نیز شامل می‌شود، تولید ناخالص داخلی ایران به طور متوسط از رشدی معادل ۱/۶ درصد برخوردار بوده است که رشد قابل ملاحظه‌ای محسوب نمی‌شود. تولید سرانه به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶ با رشد منفی ۰/۹ درصد در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۱ مواجه بوده است. متوسط درآمد سرانه نیز طی سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۱ با کاهشی معادل منفی ۱/۲ درصد مواجه بوده است. بنابراین، سطح تولید و درآمد سرانه در ۲۵ سال ابتدایی جمهوری اسلامی نسبت به قبل از انقلاب پایین‌تر است که این روند به معنی بدتر شدن رفاه اقتصادی در مقایسه با سال‌های قبل از انقلاب است (سازمان مدیریت، ۱۳۸۳: ۲۸). جاستین لین، اقتصاددان ارشد بانک جهانی، می‌گوید در

اقتصاد رو به گسترش جهانی، هر کشور برای اینکه فقط جایگاه نسبی خود را از لحاظ درآمد سرانه در میان سایر کشورها حفظ کند باید با تمام توان تلاش کند (Lin, 2012: 13). اگر عمده‌ترین رقبای ایران در منطقه را عربستان و ترکیه بدانیم و با توجه به جایگاه کنونی ایران در مقایسه با این کشورها و نیز روند رشد این دو کشور طی سال‌های آتی، برای پیش‌افتادن از این دو کشور رقیب در منطقه باید اقدام‌های ویژه‌ای در عرصه اقتصاد کشور صورت گیرد.

از سوی دیگر، از جمله مهم‌ترین مشکلات پیش‌روی کشور و اقتصاد ایران طی سال‌های آتی موضوع «اشتغال و بیکاری» جوانان است. ایجاد بیش از یک میلیون شغل در سال‌های آینده از مهم‌ترین چالش‌های دولت‌های آینده است. در سال‌های آینده، اقتصاد ایران باید مقادیر زیادی شغل ایجاد کند که نیازمند منابع بیشتری است و نقطه شروع کشور شرایط رکودی، یعنی وضعیت کنونی حاکم بر اقتصاد ایران، خواهد بود (نیلی (الف)، ۱۳۸۹). لازمه تحقق ایجاد اشتغال متناسب با نیروی کار کشور نیز «رشد اقتصادی» حدود ۱۰ درصد برای یک دوره مستمر چندین ساله است چرا که با رشد اقتصادی کمتر از ۴ درصد، اقتصاد ایران به سختی قادر خواهد بود حتی در حدود چهارصد هزار شغل در سال ایجاد کند (نیلی (ب)، ۱۳۸۹).

موانع و مقدمات گذار به توسعه در ایران از مسیر دخالت دولت در اقتصاد

مطابق آنچه در سطور فوق ذکر شد، به نظر می‌رسد دستیابی به توسعه و رشد اقتصادی بالا برای دوره‌ای طولانی، نه تنها ضرورت رفع مشکلات مهمی مانند کسری بودجه و معضل بیکاری در کشور است، بلکه برای رسیدن ایران به اهداف سند چشم‌انداز و تبدیل شدن به کشور اول منطقه در افق ۱۴۰۴ نیز امری ضروری است. به لحاظ تاریخی گذار موفقیت‌آمیز به توسعه در دوره‌ای مشخص و تقریباً کوتاه‌مدت، تنها در شرق آسیا و از مجرای دخالت مؤثر دولت در اقتصاد امکان‌پذیر شده است. لذا، گذار به توسعه از مجرای دخالت صحیح و مؤثر دولت در اقتصاد کشور تبدیل به ضرورت شده است. «منابع غنی طبیعی کشور» همراه با «نیروی کار» فراوان و آموزش‌دیده، مقدمات اصلی کشور، منابع و ابزار لازم برای تحقق گذار به توسعه سریع را در اختیار دولت قرار می‌دهد. از سوی دیگر «گسترده‌گی اقتصاد ناکارآمد دولتی» و «شیوه هزینه‌کرد درآمدهای نفتی» توسط دولت از مهم‌ترین موانع پیش روی گذار به توسعه از مسیر دولت توسعه‌خواه در ایران است.

گذار به توسعه نیاز به منابع دارد و کنترل منابع مالی مهم‌ترین عامل در دست دولت برای هدایت اقتصاد و حتی هدایت بخش خصوصی به سمت سیاست‌های خاص صنعتی است. این موضوع در تجربه شرق آسیا به‌ویژه در تجربه کره جنوبی در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ نیز به وضوح مشهود است. در ایران، درآمدهای نفت و گاز، منبع اصلی «درآمدهای ارزی» ایران و

درآمدهای کشور است. نفت و گاز منبع ۷۲ درصد درآمدهای صادراتی کشور و ۶۵ درصد کل درآمدهای دولت در دهه اخیر بوده است. مهم‌ترین نکته در خصوص درآمدهای ناشی از منابع طبیعی، به‌خصوص نفت، این است که نفت و درآمدهای ناشی از آن در ذات خود با توسعه، نسبتی با خصلت پارادوکسیکال دارد. «رشد اقتصادی» ایران به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از نفت تأثیر می‌پذیرد و میان رشد اقتصادی ایران از یک‌سو و دوره‌های افزایش یا کاهش درآمدهای نفتی از سوی دیگر، رابطه مثبتی وجود دارد که نشان می‌دهد اقتصاد ایران همچنان اقتصادی تک‌محصولی و کاملاً وابسته به درآمدهای نفتی است. شکل‌گیری اقتصاد وابسته به نفت، دولتی‌شدن و بزرگ‌شدن اقتصاد، آثار سوء شیوه استفاده ناکارآمد از درآمدهای نفتی در ایران است. همچنین نیروی انسانی از دیگر پتانسیل‌های مهم در اختیار دولت ایران است که با تکیه بر آن می‌تواند دخالت مؤثری در اقتصاد داشته باشد و اقتصاد کشور را به سمت اهداف توسعه‌ای مورد نظر خود هدایت کند. جمعیت جوان ایران شرایطی را فراهم آورده است که باعث شده یکی از مهم‌ترین عوامل تولید به تعداد فراوان در اختیار دولت قرار گیرد. از سوی دیگر و مهم‌تر از آن، نیروی کار ایران از طریق دریافت آموزش‌های رسمی، دانشگاهی و فنی و حرفه‌ای از ظرفیتی برخوردار شده است که حداکثر ارزش افزوده را در تولید ایجاد می‌کند. اهمیت وجود این نیروی کار را می‌توان در مقایسه با برخی کشورها مشاهده کرد که از نداشتن نیروی کار کافی و شایسته در رنج هستند. مهم‌ترین نکته در خصوص سرمایه انسانی ایران و امکان استفاده بهینه دولت از این سرمایه در راستای گذار به توسعه، این است که برای بهبود استفاده مؤثر از نیروی انسانی، نیازمند ایجاد اشتغال و توسعه فرصت‌هایی برای رشد بخش‌هایی از اقتصاد است که مبتنی بر مهارت‌های انسانی بیشتر است. نیروی انسانی و نیروی کار آموزش‌دیده و فراوان و ارزان در کشور، به‌جای اینکه ابزار مؤثری در اختیار دولت و در خدمت برنامه‌های توسعه‌ای دولت باشد، تبدیل به چالشی بزرگ بر سر اجرای سیاست‌های اقتصادی دولت می‌شود. نرخ بالای بیکاری جوانان عامل این چالش خواهد بود و مهم‌تر اینکه، ایجاد شغل همراه با درآمد، نیازمند تحقق رشد اقتصادی مستمر در حدود ۱۰ درصد برای دوره‌های چندساله است.

اما مهم‌ترین مانع بر سر امکان گذار به توسعه از مسیر دخالت مؤثر دولت در اقتصاد یعنی مسیری که نظریه دولت توسعه‌خواه بر آن تأکید دارد، «نحوه هزینه‌کرد درآمدهای نفتی» در ایران از طرف دولت است که نتایجی مانند رشد اقتصادی کندتر از حد انتظار، محدودیت در سر راه تنوع اقتصادی و تولیدی کشور، عملکرد ضعیف سیستم رفاه اجتماعی، سطوح بالای فقر، فاصله طبقاتی و بیکاری همراه داشته باشد. لذا، درآمدهای نفتی در عین حال که منابع لازم برای تحقق اهداف توسعه‌ای دولت را در اختیار می‌گذارد، در شرایطی نیز عامل به

شکست کشیده شدن دخالت‌های توسعه‌ای دولت در اقتصاد و مانع گذار به توسعه است، به‌خصوص زمانی که دست دولت در مداخله در اقتصاد کشور باز باشد و دخالت‌های دولت برای رسیدن به توسعه با اصل زیربنایی نظریه دولت توسعه‌خواه توجیه شود. تأثیرات مخرب درآمدهای نفتی بر توسعه اقتصادی مانند بروز بیماری هلندی، کسری بودجه‌های دوره‌ای، نوسان سیاست‌های اقتصاد کلان ناشی از نوسان درآمدهای نفتی، و امکان به تأخیر انداختن نتایج سوء یا کاهش هزینه‌های برخی سیاست‌های غلط دولتی، هر کدام به تنهایی برای ایجاد مانع بر سر راه گذار موفقیت‌آمیز به توسعه کفایت می‌کند.

برای مثال، بیماری هلندی باعث تقویت پول ملی در برابر ارزهای خارجی، واردات ارزان‌تر و نهایتاً از بین رفتن تولید داخلی می‌شود. بیماری هلندی باعث می‌شود بخش نفت به تدریج سایر بخش‌های تولیدی را نیز از میدان به در کند، و با از بین بردن توان تولیدی و رقابتی سایر بخش‌های اقتصادی، باعث کاهش تنوع اقتصادی می‌شود. نتیجه نهایی این فرایند نیز وابستگی بیشتر به درآمدهای نفتی برای پوشش هزینه‌های کشور و کاهش قدرت رقابتی اقتصاد کشور طی زمان است. نوسان قیمت‌های نفت نیز باعث بی‌ثباتی سیاست‌های کلان اقتصادی می‌شود. این نوسانات نظم سیستم بودجه کشور و کنترل هزینه‌های عمومی را مختل می‌کند.

اثر مخرب دیگر این نوسانات، در بخش برنامه‌ریزی و هدفگذاری کشور خودنمایی می‌کند که ساختار اقتصادی کشور را در دوره‌ای کوتاه تا حدود ۳۰ درصد از اهداف تعیین شده منحرف می‌سازد (درخشان و مهرآرا، ۱۳۸۳: ۱۸۴). کاهش درآمدهای نفت باعث کسری بودجه می‌شود که کسری بودجه زمینه تورم و بی‌ثباتی مالی دولت را فراهم می‌آورد. اما شاید مهم‌ترین تأثیر عواید نفتی ایجاد و القای نوعی احساس امنیت کاذب در سیاستگذاران کشور است تا بدون داشتن نگرانی از نتایج سیاست‌های خود، دست به اقدام بزنند. درآمد نفتی موجب می‌شود تا نیاز کشور به برون‌گرایی احساس نشود، در حالی که در کشورهای دیگر، گزینه‌ای غیر از «برون‌گرایی اقتصاد» پیش روی آن‌ها نبوده است. مسعود نیلی می‌گوید علت اینکه ایران عملاً طی چهار دهه گذشته در جایی بین جایگزینی واردات و «خودکفایی» در نوسان بوده، این بوده است که درآمدهای نفتی اجازه اجرای کم هزینه این سیاست‌ها را می‌داده است؛ یعنی، لازم نبوده تا هزینه سنگینی بابت درون‌گرایی پرداخته شود (نیلی، ب، ۱۳۸۷).

مانع دوم و بزرگ دیگر بر سر راه دولت جهت دخالت مؤثر در اقتصاد کشور، حضور گسترده و ناکارآمد دولت در اقتصاد ایران است. به عبارت دیگر، دولت به عنوان کارگزار اصلی توسعه در نظریه دولت توسعه‌خواه، خود یکی از عوامل اصلی عدم موفقیت سیاست‌های توسعه‌ای ایران در سی سال اخیر بوده است. حضور دولتی بزرگ، فربه و ناکارآمد باعث شده

است از یک‌طرف عرصه فعالیت اقتصادی در طول سه دهه گذشته بر بخش خصوصی تنگ‌تر شود و از سوی دیگر، به دلیل ناکارآمدی اقتصاد دولتی، بخش بزرگی از منابع مالی و انسانی کشور به‌طور غیربهبینه تخصیص یابد، بدون اینکه نتایج توسعه‌ای قابل ملاحظه‌ای برای کشور داشته باشد.

معمولاً اختلالات ناشی از دخالت‌های دولت در سه بخش به‌وقوع می‌پیوندند: اختلال در سیاست‌گذاری شامل سیاست‌های پولی، اعتباری، تجاری، مالی، نرخ ارز، بازار کار، و قیمت‌گذاری دستوری. اختلال تنظیمات از طریق حمایت‌های یارانه‌ای، انحصار در فعالیت اقتصادی و حمایت‌های تعرفه‌ای و سرانجام اختلال مالکیت ناشی از مالکیت دولت بر بنگاه‌های اقتصادی (بیلی (الف)، ۱۳۸۷: ۲۲). بنابر شهادت آمار و نیز نتایج مطالعات مختلف، اندازه دولت در اقتصاد ایران، طی چند دهه اخیر، همچنان رو به افزایش بوده است. در میان عوامل مختلف گسترده شدن حضور دولت در ایران، وابستگی منابع مالی دولت به درآمدهای حاصل از نفت بیشترین تأثیر را داشته است. به عبارت دیگر، بدون وجود درآمدهای سرشار نفت امکان حضور ناکارآمد دولت در اقتصاد ایران وجود ندارد. به همین دلیل نیز گسترش ناکارآمد اقتصاد دولتی نمی‌تواند تداوم یابد؛ چراکه به نظر می‌رسد ایران با نفت کمتر از ۸۵ دلار با مشکل کسری بودجه مواجه خواهد شد. لذا، گسترش بیشتر حضور ناکارآمد دولت در اقتصاد کشور را با چالشی جدی مواجه خواهد کرد که هزینه‌های اضافی را بر بودجه کشور تحمیل خواهد کرد.

نتیجه

به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت کنونی اقتصاد کشور در مقایسه با سایر کشورهای مهم منطقه، محدودیت زمانی تا سال ۱۴۰۴ و رسیدن به جایگاه اول منطقه‌ای و مهم‌تر از آن چالش‌های مهم اقتصاد ایران در سال‌های آینده، یعنی مسئله ایجاد اشتغال کافی، مولد و درآمدزا برای نیروی کار جوان و تحصیل‌کرده کشور و نیز با توجه به اینکه به نظر می‌رسد درآمدهای نفتی دیگر توان پوشش افزایش هزینه‌های جاری دولتی را نخواهند داشت، فراهم کردن زمینه‌های گذار سریع به توسعه اقتصادی مستمر و پایدار برای کشور جهت رفع مشکل بیکاری و ایجاد منابع درآمدی ناشی از تولید صنعتی، ضرورت اقتصاد ایران شده است. این گذار سریع نیز در تجربه توسعه کشورهای در حال توسعه در سال‌های اخیر تنها در دولت‌های شرق آسیا به‌طور موفقیت‌آمیزی رخ داده است که در آن «دولت‌های توسعه‌خواه» مهم‌ترین نقش را ایفا کرده‌اند. در ایران نیز برای اینکه دخالت‌های دولت در اقتصاد با هدف گذار به توسعه، قرین موفقیت باشد یا به عبارت دیگر امکان شکل‌گیری دولت توسعه‌خواه در ایران

فراهم شود باید ضمن بهره‌گیری مناسب از مقدمات و پتانسیل‌های کشور، ریشه‌های ناکارآمدی حضور دولت در اقتصاد ایران از بین برود و شیوه هزینه‌کرد منابع مالی ناشی از درآمدهای نفت در اقتصاد از طرف دولت تغییر یابد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ایوانز، پیتر (۱۳۸۰) توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندیاف و عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو.
۲. پژویان، جمشید، طالبلو رضا، قریشی نیره سادات، جلالیان کنایون (۱۳۸۷) "مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی" راهبرد یاس، شماره ۱۵، صص ۲۱۴-۱۸۰.
۳. پژویان، جمشید ۱۰/ ۱۳۹۰، سایت خبری فرارو، کد خبر ۹۷۳۲۵، <http://fararu.com/fa/news/97325>.
۴. سن، آمارتیا (۱۳۸۱) توسعه بمتابۀ آزادی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۵. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور (۱۳۸۳)، گزارش ربع قرن عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران، مرکز چاپ و انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
۶. درخشان مسعود و مهرآرا محسن، نگاهی به مسائل اقتصادی ایران و راهکارهای آن، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۳.
۷. مسعود کارشناس و هاشم پسران، "نقش بازار و برنامه ریزی در بازسازی اقتصادی در ایران"، ترجمه مسعود خرسند، جامعه سالم، سال سوم، شماره ۱۰۰ مرداد ۱۳۷۲، صص ۲۰-۵.
۸. نیلی، مسعود (الف)، دولت و رشد اقتصادی در ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۹. نیلی، مسعود (ب) ۱۳۸۷/۵/۲، دنیای اقتصاد شماره ۱۵۷۶، کد خبر ۱۱۳۳۵۱.
۱۰. www.Donya-e-eqtasad.com/Default_view.asp?@113351
۱۱. نیلی، مسعود (الف)، "چالش‌های آینده اقتصاد ایران"، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۲۰۸۶، ۱۳۸۹/۳/۳، کد خبر ۲۰۸۲۴۵.
۱۲. نیلی، مسعود (ب)، "زبان حال حکایت‌های آینده اقتصاد ایران"، رستاک ۱۳۸۹/۶/۶، <http://rastak.com/article?id=6388>
۱۳. نیلی، مسعود (۱۳۹۱/۳/۲۰)، "تاثیر کاهش قیمت نفت بر اقتصاد ایران"، روزنامه شرق، <http://sharghnewspaper.ir/91/3/20/33611.html>

ب) خارجی

14. Amsden, A. H. (1989), *Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization*, NY, Oxford University Press.
15. Ashman, Samantha; Fine, Ben and Newman, Susan (2010), "The Developmental State and Post- Liberation South Africa" In *Testing Democracy: Which Way is South Africa Going?* Edited by Neeta Misra-Dexter and Judith February, Bound and printed by ABC Press, Cape Town.
16. Chang, Ha-Joon (1999), "The Economic Theory of the Developmental State" in Woo-Cumings, M. (ed.) (1999), *The Developmental State*, New York: Cornell University.
17. Chang, Ha-Joon (2001), *Breaking the Mould: an Institutionalist Political Economy Alternative to the Neoliberal Theory of the Market and the State*, United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD).
18. Chang, Ha-Joon (2010), "How to Do a Developmental State", In *Constructing a Developmental State in South Africa, Potentials and Challenges*, Edited by Omano Edigheji, Cape Town, Human Sciences Research Council.

19. Doner, Richard F.; Ritchie, Bryan K. and Slater, Dan; (2005) "Systemic Vulnerability and the Origins of Developmental States: Northeast and Southeast Asia in Comparative Perspective", *International Organization* 59, spring 2005 (pp. 327-361).
20. Evans, P.(2010), "Constructing the 21st century developmental state: potentialities and pitfalls", In *Constructing a Democratic Developmental State in South Africa, Potentials and Challenges*, Edited by Omano Edigheji, Cape Town, 2010, Human Sciences Research Council.
21. Fine, Ben (2010), "Can South Africa be a Developmental State", In *Constructing a Developmental State in South Africa*, edited by Omano edigheji, Cape Town, Human Sciences Research Council press.
22. Hakimian, Hassan (2008), "Institutional change, Policy Challenges and Macroeconomic Performance: Case Study of the Islamic Republic of Iran (1979-2004)", The World Bank, Commission on Growth and Development, Working Paper No. 26.
23. Hundt, David (2009), "Reappraising the Developmental State", In Hawker Geoffery (eds), *APSA: Proceedings of the Australian Political Studies Association Annual Conference*, Macquarie University, Sydney, (PP 1-12).
24. Johnson, Chalmers (1982), *MITI and the Japanese Miracle: The Growth of Industrial Policy, 1925-1975*, Stanford: Stanford University Press.
25. Chalmers. Johnson, (1989), "South Korean Democratization: the role of Economic Development", *the Pacific Review*, Vol II, No. 1, PP 1-10.
26. Kim, Minjae (2011), "Defining the New Korean State, Examining the Recomposition of the Korean Economic State after the Asian Financial Crisis", *Critique: A worldwide journal of politics*, Illinois State University, spring 2011, pp 4-12
27. Leftwich, Adrian (2008), *Developmental states, effective states and poverty reduction: The primacy of politics*, United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD).
28. Lim, Hyun-Chin and Jang, Jin-Ho (2006), "Between Neoliberalism and Democracy: the Transformation of the Developmental State in South Korea", *Development and Society*, Volume 35, No 1, pp. 1-28.
29. Lin ,Justin Yifu and Rosenblatt, David (2012), *Shifting Patterns of Economic Growth and Rethinking Development*, World Bank, WPS6040.
30. Mkandawire Thandika (2001), "Thinking about Developmental States in Africa", *Cambridge Journal of Economic*, No. 3, (PP. 289-313).
31. Mkandawire Thandika (2010), "From Maladjusted States to Democratic Developmental States in Africa", In *Constructing a Developmental State in South Africa, Potentials and Challenges*, Edited by Omano Edigheji, Cape Town, 2010, Human Sciences Research Council.
32. Nielsen, Lynge (2011), *Classifications of Countries Based on Their Level of Development: How it is Done and How it Could be Done*, IMF Working paper, WP/11/31.
33. Sindzingre, Alice N. (2004), "Bring the Developmental State Back In", IN *Contrasting Development Trajectories in Sub-Saharan Africa and East Asia*, Society for the Advancement of Socio-Economics (SASE) 16th Annual Meeting Georges Washington University, Washington D. C. July 9-11.
34. Stubbs, Richard. (2009), "Whatever Happened to the Developmental state?" *The Pacific Review*, Vol.22, No 1. PP 1-22.
35. Tilley, Virginia (2010), "The Real Message of the Developmental State", *Human Science Research Council Review*, Volume 8 - No. 2.http://www.hsrc.ac.za/HSRC_Review_Article-200.phtml/
36. Wade, Robert. (1990), *Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asia Industrialization*, Princeton University Press.
37. Woo, Jung-En (1991), *Race to the Swift: State and the Finance in Korean Industrialization*, NY, Columbia University Press.
38. World Bank (2012), *Middle east and North Africa Region, A Regional Economic UPDATE*.
39. World Bank (2008), *The Growth Report, Strategies for Sustained Growth and Inclusive Development*, Commission on Growth and development, 2008.